

## إلغاء القبض على يسوع

<sup>1</sup> قَالَ يَسُوعُ هَذَا وَخَرَجَ مَعَ تَلَامِيذِهِ إِلَى عَبْرِ وَادِي قَذْرُونَ حَيْثُ كَانَ بُسْتَانٌ دَخَلَهُ هُوَ وَتَلَامِيذُهُ. <sup>2</sup> وَكَانَ يَهُودًا مُسَلَّمُهُ يَغْرِفُ الْمُوَضِيعَ، لِأَنَّ يَسُوعَ اجْتَمَعَ هُنَاكَ كَثِيرًا مَعَ تَلَامِيذِهِ. <sup>3</sup> فَأَخَذَ يَهُودًا الْجُنْدَ وَخُدَّامًا مِنْ عِنْدِ رُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ وَالْقَرَسِيِّينَ وَجَاءَ إِلَى هُنَاكَ بِمَسْبَاحِ وَصَالِحٍ. <sup>4</sup> فَخَرَجَ يَسُوعُ وَهُوَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَا يَأْتِي عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُمْ: مَنْ تَطْلُبُونَ؟ أَجَابُوهُ: يَسُوعَ النَّاصِرِيَّ. قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: أَنَا هُوَ. وَكَانَ يَهُودًا مُسَلَّمُهُ أَيْضًا وَاقِفًا مَعَهُمْ. <sup>6</sup> فَلَمَّا قَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَنَا هُوَ، رَجَعُوا إِلَى الْوَرَاءِ وَسَقَطُوا عَلَى الْأَرْضِ. <sup>7</sup> فَسَأَلَهُمْ أَيْضًا: مَنْ تَطْلُبُونَ؟ فَقَالُوا: يَسُوعَ النَّاصِرِيَّ. <sup>8</sup> أَجَابَ يَسُوعُ: قَدْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي أَنَا هُوَ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَطْلُبُونِي فَقَدَعُوا هَؤُلَاءِ يَذْهَبُونَ. <sup>9</sup> لِيَتِمَّ الْقَوْلُ الَّذِي قَالَهُ: "إِنَّ الَّذِينَ أُعْطِيَنِي لَمْ أَهْلِكَ مِنْهُمْ أَحَدًا".

<sup>10</sup> ثُمَّ إِنَّ سِمْعَانَ بُطْرُسَ كَانَ مَعَهُ سَيْفٌ فَاسْتَلَّهُ وَضَرَبَ عَبْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ قَطَعَ أَذُنَهُ الْيُمْنَى، وَكَانَ اسْمُ الْعَبْدِ مَلْجُسَ. <sup>11</sup> فَقَالَ يَسُوعُ لِبُطْرُسَ: اجْعَلْ سَيْفَكَ فِي الْعِمْدِ. الْكَاسُ الَّتِي أُعْطَانِي الْآبُ أَلَا أَشْرَبُهَا؟

## استجواب يسوع

<sup>12</sup> ثُمَّ إِنَّ الْجُنْدَ وَالْقَائِدَ وَخُدَّامَ الْيَهُودِ قَبَضُوا عَلَى يَسُوعَ وَأَوْثَقُوهُ <sup>13</sup> وَمَصَّوْا بِهِ إِلَى حَتَّانٍ أَوَّلًا لِأَنَّهُ كَانَ حَمًا قَيَافَا الَّذِي كَانَ رَئِيسًا لِلْكَهَنَةِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ. <sup>14</sup> وَكَانَ قَيَافَا هُوَ الَّذِي أَسَارَ عَلَى الْيَهُودِ أَنَّهُ خَيْرٌ أَنْ يَمُوتَ إِنْسَانٌ وَاحِدٌ عَنْ الشَّعْبِ.

## إنكار بطرس

<sup>15</sup> وَكَانَ سِمْعَانُ بُطْرُسُ وَالتَّلْمِيذُ الْآخَرُ يَتَّبِعَانِ يَسُوعَ، وَكَانَ ذَلِكَ التَّلْمِيذُ مَعْرُوفًا عِنْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ فَدَخَلَ مَعَ يَسُوعَ إِلَى دَارِ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ. <sup>16</sup> وَأَمَّا بُطْرُسُ فَكَانَ وَاقِفًا عِنْدَ الْبَابِ خَارِجًا. فَخَرَجَ التَّلْمِيذُ الْآخَرُ الَّذِي كَانَ مَعْرُوفًا عِنْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ وَكَلَّمَ الْبَوَّابَةَ فَأَدْخَلَ بُطْرُسَ. <sup>17</sup> فَقَالَتِ الْجَارِيَةُ الْبَوَّابَةُ لِبُطْرُسَ: أَلَسَتْ أَنْتَ أَيْضًا مِنْ تَلَامِيذِ هَذَا الْإِنْسَانِ؟ قَالَ ذَاكَ: لَسْتُ أَنَا. <sup>18</sup> وَكَانَ الْعَبْدُ وَالْخُدَّامُ وَاقِفِينَ وَهُمْ قَدْ أَصْرَمُوا جَمْرًا، لِأَنَّهُ كَانَ بَرْدًا، وَكَانُوا يَصْطَلُونَ وَكَانَ بُطْرُسُ وَاقِفًا مَعَهُمْ يَصْطَلِي.

<sup>19</sup> فَسَأَلَ رَئِيسُ الْكَهَنَةِ يَسُوعَ عَنْ تَلَامِيذِهِ وَعَنْ تَعْلِيمِهِ. <sup>20</sup> أَجَابَهُ يَسُوعُ: أَنَا كَلَّمْتُ الْعَالَمَ عِلَانِيَةً، أَنَا عَلَّمْتُ كُلَّ جَيْنٍ فِي الْمَجْمَعِ وَفِي الْهَيْكَلِ حَيْثُ يَجْتَمِعُ الْيَهُودُ

## بازداشت عیسی

<sup>1</sup> چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قذرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن در آمد. <sup>2</sup> و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می نمود. <sup>3</sup> پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد رؤسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. <sup>4</sup> آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: که را می طلبید؟ <sup>5</sup> به او جواب دادند: عیسی ناصری را. عیسی بدیشان گفت: من هستم. و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود. <sup>6</sup> پس چون بدیشان گفت: من هستم، برگشته، بر زمین افتادند. <sup>7</sup> او باز از ایشان سؤال کرد: که رامی طلبید؟ گفتند: عیسی ناصری را. <sup>8</sup> عیسی جواب داد، به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند! <sup>9</sup> تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که از آنانی که به من داده ای یکی را گم نکرده ام.

<sup>10</sup> آنگاه شمعون بطرس شمشیری را که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید. <sup>11</sup> عیسی به بطرس گفت: شمشیر خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟

## انکار بطرس

<sup>12</sup> آنگاه سربازان و سرتیپان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند. <sup>13</sup> و اول او را نزد حنا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند. <sup>14</sup> و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.

<sup>15</sup> اما شمعون بطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد. <sup>16</sup> اما بطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و بطرس را به اندرون برد. <sup>17</sup> آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به بطرس گفت: آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟ گفت: نیستم. <sup>18</sup> و غلامان و خدام آتش

افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد.

<sup>19</sup> پس رئیس گهته از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید.<sup>20</sup> عیسی به او جواب داد که: من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در معبد، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام!<sup>21</sup> چرا از من سؤال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم! اینک، ایشان می‌دانند آنچه من گفتم!<sup>22</sup> و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: آیا به رئیس گهته چنین جواب می‌دهی؟<sup>23</sup> عیسی بدو جواب داد: اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می‌زنی؟<sup>24</sup> پس حنّا او را بسته، به نزد قیافا رئیس گهته فرستاد.

<sup>25</sup> و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند: آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟ او انکار کرده، گفت: نیستم.<sup>26</sup> پس یکی از غلامان رئیس گهته که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟<sup>27</sup> پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

### عیسی در حضور پلاطس

<sup>28</sup> بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند.<sup>29</sup> پس پلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: چه دعوی بر این شخص دارید؟<sup>30</sup> در جواب او گفتند: اگر او بدکار نمی‌بود، به تو تسلیم نمی‌کردیم.<sup>31</sup> پلاطس بدیشان گفت: شما او را بگیری و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید. یهودیان به وی گفتند: بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.<sup>32</sup> تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.

<sup>33</sup> پس پلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟<sup>34</sup> عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟<sup>35</sup> پلاطس جواب داد: مگر من یهود هستم؟ اُمّت تو و رؤسای گهته تو را به

دائماً، و فی الحَقّاء لَمْ أَتَكَلَّمْ بِشَيْءٍ. <sup>21</sup> لِمَاذَا تَسْأَلُنِي أَنَا؟ إِسْأَلِ الَّذِينَ قَدْ سَمِعُوا مَاذَا كَلَّمْتُهُمْ، هُوَذَا هَؤُلَاءِ يَعْرِفُونَ مَاذَا قُلْتُ أَنَا. <sup>22</sup> وَلَمَّا قَالَ هَذَا لَطَمَ يَسُوعَ وَاجِدٌ مِنَ الْخُدَّامِ كَانَ وَاقِفًا قَائِلًا: أَهَكَذَا تُجَاوِبُ رَئِيسَ الْكَهَنَةِ؟ <sup>23</sup> أَجَابَهُ يَسُوعُ: إِنْ كُنْتُ قَدْ تَكَلَّمْتُ رَدِيًّا فَاسْهَدْ عَلَى الرَّدِيِّ وَإِنْ حَسَنًا فَلِمَاذَا تَضْرِبُنِي؟ <sup>24</sup> وَكَانَ حَنَّا قَدْ أَرْسَلَهُ مُوْتَقًا إِلَى قَيْفَا، رَئِيسِ الْكَهَنَةِ.

<sup>25</sup> وَسَمِعَانُ بُطْرُسُ كَانَ وَاقِفًا يَضْطَلِي، فَقَالُوا لَهُ: أَلَسْتَ أَنْتَ أَيْضًا مِنْ تَلَامِيذِهِ؟ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ وَقَالَ: لَيْسْتُ أَنَا. <sup>26</sup> قَالَ وَاجِدٌ مِنْ عِبِيدِ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ، وَهُوَ تَسِيبُ الَّذِي قَطَعَ بُطْرُسُ أُذُنَهُ: أَمَّا رَأَيْتُكَ أَنَا مَعَهُ فِي الْبُسْتَانِ؟ فَأَنْكَرَ بُطْرُسُ أَيْضًا. وَلِلْوَقْتِ صَاحَ الذِّكُّ.

### یسوع أمام پلاطس الوالی

<sup>28</sup> ثُمَّ جَاءُوا يَسُوعَ مِنْ عِنْدِ قَيْفَا إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ، وَكَانَ صُبْحٌ، وَلَمْ يَدْخُلُوا هُمْ إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ لِكَيْ لَا يَتَجَسَّسُوا فَيَأْكُلُونَ الْفِصْحَ. <sup>29</sup> فَخَرَجَ بِيْلَاطُسُ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: أَيَّةُ شِكَايَةٍ تُقَدِّمُونَ عَلَيَّ هَذَا الْإِنْسَانَ؟ <sup>30</sup> أَجَابُوا وَقَالُوا لَهُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ قَاعِلٌ شَرَّ لَمَّا كُنَّا قَدْ سَلَمْنَاهُ إِلَيْكَ. <sup>31</sup> فَقَالَ لَهُمْ بِيْلَاطُسُ: خُذُوهُ أَنْتُمْ وَاحْكُمُوا عَلَيْهِ حَسَبَ تَامُوسِكُمْ. فَقَالَ لَهُ الْيَهُودُ: لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقُولَ أَحَدًا. <sup>32</sup> لِنَتِمَّ قَوْلُ يَسُوعَ الَّذِي قَالَهُ مُشِيرًا إِلَى أَبِيهِ مِيتَةً كَانَ مُزْمِعًا أَنْ يَمُوتَ.

<sup>33</sup> ثُمَّ دَخَلَ بِيْلَاطُسُ أَيْضًا إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ وَدَعَا يَسُوعَ وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ <sup>34</sup> أَجَابَهُ يَسُوعُ: أَمِنْ ذَلِكَ تَقُولُ هَذَا أَمْ آخَرُونَ قَالُوا لَكَ عَنِّي؟ <sup>35</sup> أَجَابَهُ بِيْلَاطُسُ: أَلَعَلِّي أَنَا يَهُودِيٌّ؟ أَمَّا أَنْتَ وَرُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ أَسَلَمُوكَ إِلَيَّ، مَاذَا فَعَلْتَ؟ <sup>36</sup> أَجَابَ يَسُوعُ: مَمْلَكَتِي لَيْسَتْ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ. لَوْ كَانَتْ مَمْلَكَتِي مِنْ هَذَا الْعَالَمِ لَكَانَ خُدَّامِي يُجَاهِدُونَ لِكَيْ لَا أَسَلَّمَ إِلَى الْيَهُودِ، وَلَكِنْ الْآنَ لَيْسَتْ مَمْلَكَتِي مِنْ هُنَا. <sup>37</sup> فَقَالَ لَهُ بِيْلَاطُسُ: أَقَانَتْ إِذَا مَلِكٌ؟ أَجَابَ يَسُوعُ: أَنْتَ تَقُولُ إِنِّي مَلِكٌ. لِهَذَا قَدْ وُلِدْتُ أَنَا وَلِهَذَا قَدْ أُتِيتُ إِلَى الْعَالَمِ لِأَشْهَدَ لِلْحَقِّ. كُلُّ مَنْ هُوَ مِنَ الْحَقِّ يَسْمَعُ صَوْتِي. <sup>38</sup> قَالَ لَهُ بِيْلَاطُسُ: مَا هُوَ الْحَقُّ؟ وَلَمَّا قَالَ هَذَا خَرَجَ أَيْضًا إِلَى الْيَهُودِ وَقَالَ لَهُمْ: أَنَا لَسْتُ أَجِدُ فِيهِ عِلَّةً وَاحِدَةً. <sup>39</sup> وَلَكِنْ عَادَةً أَنْ أُطْلِقَ لَكُمْ وَاحِدًا فِي الْفِصْحِ، أَقْتَرِبُدُونَ أَنْ أُطْلِقَ لَكُمْ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ <sup>40</sup> فَضَرَبُوا أَيْضًا جَمِيعُهُمْ قَائِلِينَ: لَيْسَ هَذَا، بَلْ بَارَابَاسَ. وَكَانَ بَارَابَاسُ لِصًّا.

من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟<sup>36</sup> عیسی جواب داد که: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.<sup>37</sup> پیلطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود.<sup>38</sup> پیلطس به او گفت: راستی چیست؟ و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.<sup>39</sup> و قانون شما این است که در عید فصیح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟<sup>40</sup> باز همه فریاد برآورده، گفتند: او را نی بلکه برآتا را. و برآتا دزد بود.